

شاپا الکترونیکی: ۱۸۸۷ - ۲۷۸۹

شاپا چاپی: ۱۸۷۹ - ۲۷۸۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۷/۱

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۳/۱۲/۲۵

فصلنامه‌ی علمی - پژوهشی رنا، دوره‌ی ۸، شماره‌ی ۴، زمستان ۱۴۰۳

واکاوی حزب دموکراتیک خلق افغانستان برپایه‌ی روش اسپریگنز

کام‌بخش نیکویی^۱

چکیده

در دهه‌های گذشته، افغانستان هم‌واره با بحران‌های ساختاری، بی‌ثباتی سیاسی و منازعه‌ی ایدئولوژیک مواجه بوده است. در این میان، برخی جریان‌های سیاسی با طرح دیدگاه‌هایی برای تحول نظم حاکم، در روند تحولات سیاسی کشور تاثیرگذار بوده‌اند. هدف این مقاله، تبیین نگرش نظری و تحلیل انتقادی ایده‌ی سیاسی حزب دموکراتیک خلق افغانستان با بهره‌گیری از نظریه‌ی بحران‌شناسی اسپریگنز است. این تحقیق می‌کوشد بر پایه‌ی چارچوب نظری اسپریگنز، به این پرسش پاسخ دهد که حزب مذکور، بحران و منازعه‌ی سیاسی را چگونه درک کرده و چه نظامی را برای برون‌رفت از آن پیشنهاد کرده است. مقاله با اتکا به نظریه‌ی بحران‌شناسی و بهره‌گیری از «روش منطق درونی»، یافته‌ها را سازمان‌دهی می‌کند. بر اساس نتایج، رهبران حزب، ریشه‌ی بحران را در نظم استبدادی فیودالی، اشراف‌سالاری و سلطه‌ی امپریالیسم جهانی می‌دانند. از دیدگاه آنان، انحطاط فکری و بی‌نظمی سیاسی نیز از عوامل اصلی شکل‌گیری این بحران‌ها بوده‌اند. نظام مطلوب پیشنهادی حزب برای گذار از این وضعیت، دولت‌سازی سوسیالیستی پس از سرنگونی نظم جمهوری است. در نهایت، راه نجات از نظم موجود را در نبرد مسلحانه و کودتای سرخ جست‌وجو می‌کند؛ هرچند این مسیر با انحرافات راهبردی و فکری همراه شد. روش تحلیل در این مقاله، مبتنی بر بحران‌شناسی اسپریگنز بوده و شیوه‌ی تجزیه و تحلیل داده‌ها از نوع تحلیلی - توصیفی است. اهمیت این پژوهش در تحلیل ریشه‌های فکری و راهبردی یکی از مهم‌ترین جریان‌های سیاسی تاریخ معاصر افغانستان با رویکردی نظری و انتقادی نهفته است.

کلیدواژه‌ها: روش اسپریگنز، حزب دموکراتیک، بحران‌شناسی سیاسی، جریان‌شناسی سیاسی، دولت‌سازی.

^۱ عضو کادر علمی پوهنتون رنا

ISSN: p 2789 - 1879

ISSN: e 2789 - 1887

Received: 22 / 09 / 2024

Accepted: 15 / 03 / 2025 *Rana Academic & Research Journal – Volume 8, Issue 04 (2025)*

An Analysis of the People's Democratic Party of Afghanistan Based on Spragens' Method

Kambakhsh Nikoui¹

Abstract

In recent decades, Afghanistan has consistently faced structural crises, political instability, and ideological conflicts. Among these, some political movements, with their transformative visions, have influenced the country's political landscape. This article aims to explain and critically analyze the political ideology of the People's Democratic Party of Afghanistan using Spragens' theory of crisis. The research seeks to answer: How did this party perceive the crisis and what system did it propose to resolve it? Using Spragens' theoretical framework and the "internal logic" method, the findings suggest that the party leaders saw the roots of the crisis in feudal authoritarianism, aristocracy, and global imperialism. According to them, intellectual decline and political disorder were also key contributors to these crises. Their proposed solution was socialist state-building following the collapse of the republican order, with armed struggle and a "Red Coup" as their path—though this strategy eventually faced ideological and strategic deviations. The analysis is descriptive-analytical, and the research's importance lies in providing a theoretical and critical understanding of one of Afghanistan's key political movements.

Keywords: Spragens' method, Democratic Party, political crisis, political movement analysis, state-building.

¹ - Faculty Member of Rana University

۱ مقدمه

فرایند دولت‌سازی در شیرازه‌ی تاریخ بشر، یک امر کهن و ایده‌ی قدیمی است که فرازوفرودهای زیادی داشته است. از چشم‌انداز جامعه‌شناختی می‌توان دولت را نوع کنش افراد در مناسبات اجتماعی - سیاسی تبیین کرد که این نوع نگرش در پی سامان‌دهی جامعه و مناسبات حاکم بر آن است (عضدانلو، ۱۳۸۹). در علوم اجتماعی ایده‌ی دولت، برخاسته از عقاید و باورهای اعتقادی حاکم بر مناسبات اجتماعی - سیاسی استوار است، چنان‌که ماکس وبر در این زمینه به مفهوم علی مفاهیم انتزاعی با واقعیت‌های عینی جامعه اشاره می‌کند (اسکینر، ۱۳۹۳: ۲۲۴). ایده‌ی «دولت‌پژوهی» چه در مفهوم کلاسیک آن و چه در مفهوم مدرن، به مناسبات گونه‌گون پدیده‌ها و ایده‌ها در ابعاد فرهنگی و اجتماعی، داخلی و خارجی اشاره دارد که این ایده، یک امر غریب در جامعه افغانستان است. روایت پژوهش‌گران سیاسی از ایده‌ی دولت - ملت‌سازی با سازوبرگ‌های رویدادنگاری و واقع‌نگاری رخ داده است.

فصل‌نامه‌ی علمی - پژوهشی رنا سال هشتم، شماره‌ی ۴ زمستان ۱۴۰۳

بنابراین، این نوشته در پی تبیین چگونگی شکل‌گیری ایده‌های جریان‌ات سیاسی نسبت به جامعه‌ی سیاسی افغانستان است. جامعه‌ی افغانستان با توجه به بافت قومی - مذهبی و ساختار ایلی حاکم در تاریخ معاصر، بستر ساز شکل‌گیری جریان‌ات سیاسی در بستر تاریخ این سرزمین بوده است. در واقع، بخشی از مطالعات دولت را می‌توان به زمینه‌های فکری مرتبط و وابسته به جریان‌شناسی در فرایند تاریخی دانست که بر نحوه شکل‌گیری و ساختار این پدیده موثر است. بنابراین، برای فهم بهتر بسترهای فکری و فرهنگی جریان‌ات سیاسی، نیازمند نگاه جامعه‌شناختی به ادوار و مقاطع تاریخی پیشا شکل‌گیری جریان‌ات سیاسی در کشور هستیم. در تاریخ معاصر افغانستان، بنابر روایت تاریخ‌نگاران، ما با سه مقطع از تحول تاریخی در روند دولت‌سازی و شکل‌گیری ایده‌ی دولت‌پژوهی مواجه هستیم که می‌توان به این مقاطع اشاره کرد:

مقطع اول، ایده‌ی اصلاحات‌گرایی در دوره‌ی شیر علی و شکل‌گیری ایده‌ی دولت مرکزی با عناصر تشکیل‌دهنده‌ی دولت در عصر عبدالرحمان که این ایده را می‌توان ایده‌ی نخست از شکل‌گیری دولت - ملت با هدف مرکزی نام‌گذاری کرد.

دومین مقطع تاریخی با ظهور جنبش‌های روشن‌فکری و مشروطه‌خواهی در عصر حبیب‌الله خان و اوج‌گیری آن در دوره‌ی امان‌الله خان همراه است؛ مقطعی که در آن، اندیشه‌ی تشکیل دولت - ملت مبتنی بر اصول حقوق وضعی و تنظیم مناسبات سیاسی - اجتماعی مدرن شکل گرفت. پی‌آمد این دوره را می‌توان در آغاز اصلاحات بنیادین سیاسی، فرهنگی و اجتماعی مشاهده کرد (غبار، ۱۳۷۸: ۱۵۹).

سومین مقطع تاریخی دهه‌ی دموکراسی و اصلاحات پایان عصر شهنشاهی دوره‌ی ظاهر شاه است که از دل این مقطع جریان‌ات و افکار متنوع و متکثری شکل گرفت که براینده این مقطع، ظهور عصر جمهوری‌خواهی و پیدایش جریان‌ات ایدیولوژیک کمونیستی است (طنین، ۱۳۸۴: ۱۲۶). در این مقطع زمانی، جریان‌ات چون چپ مارکسیسم - لنینیست و مارکسیسم - مائوئیسم و جریان‌ات راست اسلام‌گرا و لیبرالیسم شکل گرفت که هر جریان سیاسی، ایده و چشم‌انداز آرمانی خویش را برای شکل‌گیری جامعه‌ی مطلوب و استمرار نظم ایدیولوژیک خویش مطرح کردند.

بنابراین، یکی از جریاناتی که در دهه‌ی چهل، به عنوان یک سازمان فعال و موثر در این مقطع زمانی ظهور کرد و به دنبال براندازی وضع موجود و تامین جامعه‌ی آرمانی بود، حزب دموکراتیک خلق افغانستان که پس از مدتی به دلایل مبارزاتی و سلیقه‌ای به دو جریان خلق و پرچم تجزیه شد (طنین، ۱۳۸۴: ۱۲۹) اما ایده و جامعه‌ی آرمانی یکی بود. این جریان با تأثیرپذیری از ایده‌ی مارکسیسم - لنینیست، به یکی از جریانات اثرگذار تبدیل شد که یک‌سری اقداماتی را برای براندازی دولت شاهی و رسیدن به دولت مطلوب و آرمانی مدنظر موسسان خود، قرار داد و در کودتای داوود در برابر نظم شاهی و تاسیس نظم جمهوری، اقدامات چشم‌گیری از خود نشان داد، اما پس از مدت کوتاهی به عنوان یکی از مخالفان نظم جمهوریت با رویکرد براندازی نظم جمهوری روی آورد.

بنابراین، حزب دموکراتیک خلق افغانستان، به عنوان یک سازمان نیرومند فعال سیاسی، با رویکرد چپی که نقش تاثیرگذار در تاریخ معاصر کشور داشته، نیازمند بررسی هویتی - تاریخی است. در این مقاله تلاش می‌شود، ایده‌ی سیاسی حزب که به عنوان عنصر جهت‌دهنده، اقدامات آن در دهه‌ی پنجاه و شکل‌دهی دولت مطلوب و آرمانی آن بوده، مورد تحلیل روش‌مند قرار گیرد و برای این امر، درک ایده‌ی سیاسی این جریان ضروری به نظر می‌رسد. درک ایده‌ی آرمانی و دولت مطلوب حزب دموکراتیک در دوره‌ی معاصر، سبب فهم بیشتر تفکر و اولویت آن شده و ایده‌ی اصلی آن در سپهر سیاسی افغانستان و نحوه‌ی حکم‌رانی آنان را از این مقطع زمانی مشخص می‌کند. از این رهگذر، پرسش اصلی مقاله‌ی این است که حزب دموکراتیک خلق افغانستان، بحران و منازعه‌ی سیاسی در افغانستان را چگونه درک نموده و برای برون‌رفت از آن چه نظام مطلوب را تجویز نموده است؟ با توجه به پرسش مطرح شده و با عنایت به اطلاعات، به نظر می‌رسد که حزب دموکراتیک خلق افغانستان، با تبیین بحران‌شناسی و علل‌شناسی منازعات و اراییه‌ی جامعه‌ی آرمانی و مطلوب به حیث یک نظم جدید حکم‌رانی در سپهر سیاست افغانستان ظهور کرد که سیر تحول و تکامل ایده‌ی مطرح‌شده‌ی رهبران حزب در بستر مناسبات فرهنگی - سیاسی جامعه مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. بر این پایه، این نوشته در پی تبیین و تحلیل ظهور و افول ایده‌ی دولت‌سازی و دولت‌پژوهی در تفکر رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان است.

بررسی آثار

در زمینه‌ی این موضوع، هرچند تحقیقات نظری و کاربردی با توجه به وضعیت پژوهشی افغانستان انجام شده است، اما در خصوص واکاوی اندیشه‌های سیاسی جریانات چپ و تحلیل ایده‌ها و ساختارهای فکری آنان، نیاز به بررسی و تبیین دقیق‌تری وجود دارد. از همین رو، در ادامه به شرح و تحلیل این مباحث پرداخته خواهد شد.

در خصوص جریان‌شناسی و اندیشه‌های سیاسی، کتاب‌ها و آثار متعدد نگاشته شده است که می‌توان به کتاب (اسپریگنز، ۱۳۹۵) اشاره کرد. او در این کتاب توضیحات گسترده در باب شکل‌گیری اندیشه‌ی سیاسی در وضعیت بحرانی اراییه داده است. اسپریگنز باور دارد که هر اندیشه‌ی سیاسی چهار مرحله‌ی تاریخی را سپری می‌کند تا اندیشه‌ی سیاسی شکل گیرد که از مشاهده‌ی بحران شروع، تبیین و علت‌یابی بحران، اراییه‌ی تصویر آرمانی از وضعیت بحران و اراییه‌ی راهکار برای مهار بحران ختم می‌شود. کتاب «فهم نظریه‌های سیاسی» او یکی از ستون‌های اساسی چارچوب نظریه این تحقیق است که در بخش مفهوم‌شناسی نظری این مقاله استفاده شده است. (حقیقت،

فصل‌نامه‌ی

علمی - پژوهشی رنا

سال هشتم، شماره‌ی ۴

زمستان ۱۴۰۳ - ه‌ش

۱۳۹۴) روش‌شناسی اسپریگنز را به‌طور گسترده توضیح و تشریح کرده است و در این مقاله از این کتاب برای فهم نظریه‌ی اسپریگنز کار گرفته شده است. (عضدانلو، ۱۳۸۹) در تبیین اندیشه‌ی اسپریگنز توضیحات ارائه کرده که در این نوشته از این کتاب نیز استفاده شده است (اسکینر، ۱۳۹۳). توضیحات مهم و مفیدی در باب روش‌شناسی‌های متداول در علوم سیاسی و هم‌چنان تفسیر و توضیح روش بحران اسپریگنز ارائه داده است (تاجیک، ۱۳۹۰). در تبیین چارچوب نظری این مقاله استفاده شده و فهم دقیق و روش‌مند از روش‌های پسامدرنیته ارائه داده است. افزون بر این، مقالات و جستارهای متعددی که در چارچوب نظریه‌ی اسپریگنز نوشته شده، برای تبیین نظریه‌ی او و واکاوی جریان‌ات سیاسی افغانستان کار گرفته شده است.

با مروری بر منابع و مراجع معتبر علمی و اسنادی داخلی در باب موضوع مطرح شده، تحقیقات متعدد در زمینه‌ی فهم ایده‌ی دولت‌سازی و ظهور حزب دموکراتیک خلق افغانستان، از مناظر گونه‌گون نگاشته شده است که زمینه‌ی فهم نظری از ایده‌ی دولت‌پژوهی رهبران حزب و علل و عوامل شکل‌گیری این جریان را به روشنی توضیح و تشریح داده است. بنابراین، در این جا به توضیح و تبیین چند مرجع کاربردی و اسنادی پرداخته می‌شود که به غنای محتوای کمک خواهد کرد. نخستین منبع، «اصول اساسی حزب دموکراتیک افغانستان» است که «سایت راه پرچم» آن را در فضای مجازی نشر و پخش کرده است و این مدرک در فهم ایده و تصویر آرمانی نظام مطلوب، این جریان را به‌وضوح توضیح داده است. مرجع دیگری که در این جستار به‌خوبی از آن بهره برده شده، کتاب خاطرات (سلطان‌علی کشت‌مند، ۱۳۸۲) به عنوان «یادداشت‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی» است. این کتاب به‌گونه‌ی مفصل، علل و عوامل شکل‌گیری تفکر حزب دموکراتیک را به‌خوبی توضیح و شرح داده که در فهم ایده‌ی دولت‌سازی رهبران حزب از این مرجع بهره گرفته شده است. به همین ترتیب، کتاب «افغانستان در قرن بیستم»، از (ظاهر طنین، ۱۳۸۴) که مباحث مربوط به رویدادهای قرن بیستم را در این زمینه تبیین کرده است (غبار، ۱۳۴۶). (فرهنگ، ۱۳۶۰) و بسا کتب، خاطرات و رویدادنگاری‌های متعدد و اسناد به‌جامانده از رهبران و بنیان‌گذاران این جریان در فهم ایده‌ی دولت‌سازی و تفکر حزب و حوادث دهه‌ی چهل و پنجاه خورشیدی در این مقاله به حیث منبع اسنادی و کاربردی استفاده شده است، اما مجموعه مقالات و تحقیقاتی که در این زمینه نوشته شده، نتوانسته خلا تحقیقی در باب ایده‌ی دولت‌پژوهی و شیوه‌ی حکمرانی حزب دموکراتیک را پر کند و در این زمینه کتاب و مقاله‌ای که مستقیماً به توضیح و تبیین ایده دولت‌پژوهی و شیوه‌ی حکمرانی حزب پرداخته باشد، نشده است. مقاله‌ی حاضر در پی تبیین علل و عوامل ظهور حزب دموکراتیک خلق افغانستان در دهه‌ی چهل و پنجاه و همین‌طور نقد منطق درونی راهکارها و استراتژی‌های این جریان پس از غالب شدن این جریان به حیث یک قدرت حکمران در افغانستان پسا دهه‌ی پنجاه است که تفاوت چشم‌گیر در طرح و تجربه و تحلیل ایده‌ی دولت‌پژوهی و شیوه‌ی حکمرانی در منظومه‌ی فکری حزب و رهبران آن است.

چارچوب نظری

برای تجزیه، تحلیل و بررسی هر متن و ایده، باید آن را در یک چارچوب مفهومی روش‌شناختی یا قالب منسجم روش‌مندی قرار داد، همان‌طوری که (فیونا، ۱۳۸۴: ۲۳۴) در این زمینه گفته است: انتخاب روش و چارچوب فکری

برای تجزیه و تحلیل متنی و ایده‌ای، باید با این دید صورت گیرد که آیا این روش برای بررسی یک مسئله‌ی تحقیقی ویژه مناسب است یا خیر؟. بنابراین، نوشتار حاضر از این قاعده مستثنا نیست و در این راستا به منظور فهم اندیشه‌ی سیاسی ایده‌ی حزب دموکراتیک از روش‌شناسی بحران اسپریگنز بهره برده است.

روش‌شناسی بحران توماس اسپریگنز یکی از روش‌های جدید در مطالعات فهم اندیشه‌های سیاسی مانند روش‌شناسی گفتمان فوکو، روش‌شناسی هرمنوتیکی فویرباخی و... از روش‌های نوینی هستند که با توجه به ساختار نظم فکری و مفهومی، مدلی و چارچوبی برای فهم منطق درونی اندیشه‌ها و نظریه‌ها در حوزه‌ی علوم سیاسی مطرح شده‌اند (اسکینر، ۱۳۹۳: ۲۶). از این روی، در این مقاله در پی تحلیل منطق درونی ایده‌ی سیاسی حزب دموکراتیک با روش بحران اسپریگنز هستیم. توماس اسپریگنز از نظریه‌پردازان سنت‌گرایان علم سیاست محسوب می‌شود که با بهره‌گیری از روش‌های تاریخی، فلسفی و انسان‌شناسی در مطالعات علوم سیاسی معروف است (اسپریگنز، ۱۳۷۷: ۱۳). کوشش‌های او در راستای فهم نظریه‌ها سیاسی که باید خط تمایزی میان آن و روش اندیشیدن سیاسی ترسیم کرد، چارچوبی نظری، فلسفی، منطقی و کاربردی ارائه می‌دهد که به مدد آن می‌توان منطق درونی هر نوع نظریه‌پردازی را کشف کرد (حقیقت و حجازی، ۱۳۸۹: ۸۸).

اسپریگنز به این باور است که همه اندیشه‌های سیاسی را می‌توان با کشف منطق درونی آن‌ها دریافت و چارچوب منطق آن‌ها را شناسایی کرد. اسپریگنز مدعی است که اندیش‌مند سیاسی هر دوران، واقع‌گرا بوده و اندیشه‌های سیاسی، پاسخ به مشکلات محیط سیاسی است. بر این اساس، اندیش‌مند در این سطح به دنبال طرح درک مشکل و مسئله‌ی بروز شده در جامعه و جهان پیرامون خود است و در گام دوم در جست‌وجوی دلیل بی‌نظمی، پس از مشاهده‌ی بحران و بی‌نظمی است. نظریه‌پرداز پس از شناسایی مشکل نمی‌تواند آرام بگیرد، بلکه باید به دریافت ریشه‌ی مشکل اقدام کند. در گام سوم به دنبال طرح مسئله و پرسش می‌رسد که اگر وضعیت نامطلوب و بی‌نظم است، پس وضعیت مطلوب و نظم آرمانی کدام است؟ و نظریه‌پرداز در این مرحله به دنبال ارائه‌ی یک تصویر منظم از یک نظم سیاسی به صورت آرمانی ارائه می‌کند و مرحله‌ی چهارم، برای غلبه به بحران راه حلی ارائه می‌کند (برزگر و تبارفیروزجاه، ۱۳۸۵: ۵۵).

• مدل مفهومی روش اسپریگنز

مدل مفهومی که اسپریگنز مطرح می‌کند، همان‌طوری که در بالا اشاره شد، بر پایه‌ی منطق درونی است. منطق درونی که با رویکرد فهم مسئله و ارائه‌ی رخداد مشکل و حل آن بر پایه‌ی رهیافت این منطق می‌پردازد. روش منطق درونی از مرحله‌ای آغاز می‌شود که نظریه‌پرداز سیاسی، بحران سیاسی را در جامعه احساس کرده است. از این رهگذر، نخستین پرسشی که مطرح می‌شود این است که مشکل چیست و کجاست؟ فهم علل و ریشه‌های بحران، مرحله دوم را شکل می‌دهد و به دنبال ارائه تصویر آرمانی و بدیل وضع بحران است و سرانجام راه‌حل و چاره‌ای برای حل این مشکل ارائه می‌کند (اسپریگنز، ۱۳۹۵: ۴۰). از این جهت، مدل مفهومی چهار سطحی اسپریگنز برای فهم وضعیت بحرانی در یک جامعه‌ی سیاسی چنین طراحی شده است. در واقع، اسپریگنز باور دارد که هر متفکری ابتدا بی‌نظمی را مشاهده می‌کند، سپس به تشخیص علل آن می‌پردازد و سرانجام راه‌حلی ارائه می‌دهد. همان‌طوری

که افلاطون با بحران عدالت مواجه بود، کارل مارکس با بحران در نظم سرمایه‌داری و روسو با بحران برابری اخلاقی (حقیقت، ۱۳۹۴: ۴۳۰). بنابراین، در ذیل به توضیح گسترده‌ی چهار سطح روش اسپریگنز پرداخته خواهد شد.

شناسایی مشکل: به صورت کامل، تمامی نظریه‌پردازان سیاسی چه در حوزه‌ی علوم انسانی و چه در حوزه‌ی علوم تجربی نظریات و الگوهای فکری خود را زمانی نوشته‌اند که مسئله‌ای را مشاهده کرده‌اند و احساس می‌کردند، جامعه‌ی سیاسی دچار بحران است. در واقع، نظریه‌پردازان سیاسی با مشاهده‌ی بی‌نظمی و بی‌ثباتی در جامعه اقدام به نظریه‌پردازی نموده که می‌توان از نظریه‌ی امنیتی هابز و قرارداد اجتماعی روسو با توجه به بحران سیاسی حاکم در جامعه‌ی آن‌ها اشاره کرد که این‌ها در پی ارایه‌ی پاسخ به بحران وضع موجود بودند (کاظمی و هم‌کاران، ۱۳۹۸). بنابراین، برای فهم ایده‌ی یک نظریه‌پرداز سیاسی، نخستین پرسش این است که مشکل کدام است؟ به نظر او چه چیزی بحران‌زا و مخرب در جامعه است؟ و چه چیزی او را برانگیخته تا تفکر ذهنی را به صورت نظریه‌ی سیاسی سامان‌مند به رشته‌ی تحریر درآورد؟

شناسایی ریشه‌های مشکل: همان‌طوری که گفته شد، بر اساس روش اسپریگنز، نظریه‌پرداز پس از فهم مشکل، به دنبال علل و عوامل بروز مشکل و شناسایی آن است. در واقع نظریه‌پرداز به دنبال رابطه‌ی علی بحران بروز شده در جامعه است و پرسشی که در این مرحله مطرح می‌شود این است که دلایل اصلی بحران پیش‌آمده چیست؟ نظریه‌پرداز سیاسی که مشکل را در جامعه مشاهده کرده است، همانند پزشکی است که علائم مرض را کشف کرده و هیچ‌کدام آن‌ها نمی‌توانند کار را متوقف کنند و صرفاً تشخیص کافی نیست و باید به دنبال ریشه‌یابی مشکل و بحران به وجود آمده هستند (میر علی و هم‌کاران، ۱۴۰۳: ۹۴).

ارایه‌ی تصویر آرمانی: در این مرحله، مسئله‌ای که برای یک نظریه‌پرداز مطرح می‌شود این است که وضع مطلوب چگونه تصویرپردازی شود؟ و چگونه از وضع نامطلوب به وضع مطلوب گذار کرد و وضع مطلوب چگونه طرح و تدوین شود؟ این پرسش‌های است که پس از مشاهده‌ی علت‌یابی بحران در ذهن اندیش‌مند مطرح می‌شود. او باید بکوشد، تا ماهیت نظم سیاسی را براساس الگوی نظم ذهنی نشان دهد. در واقع نظریه‌پرداز در این مرحله از هست گذار کرده و به دنبال بایدها برای تدوین یک جامعه‌ی آرمانی است (اسپریگنز، ۱۳۹۵: ۳۹).

پیشکش راه‌حل: ارایه‌ی راه‌حل و الگویی واقعی و عینی برای وضع مطلوب یکی از اجرای اندیشه سیاسی است و تحت تاثیر روندهای فکری و واقعیت‌های عینی جامعه می‌باشد. نظریه‌پرداز، راهکارهایی برای اعمال سیاسی عرضه می‌کند که به نظر او به بهترین وجهی مشکل مطرح شده را حل و فصل می‌کند. گاهی نظریه‌پرداز صریح و روشن راهکارهایش را ارایه می‌دهد (اسپریگنز، ۱۳۹۵: ۴۰). مرحله‌ی نهایی در واقع، ارایه راه‌حل و یا تجویز نسخه‌ای برای درمان جامعه‌ی بحران‌زده است.

بر این پایه، این مقاله در پی تبیین نقش‌آفرینی حزب دموکراتیک خلق با چشم‌انداز منطق درونی اسپریگنز است که چگونه مشکل و بحران را شناسایی و ایده‌ی درمانی را برای وضع مطلوب مطرح کرده‌اند.

• روش تحقیق

روش‌شناسی این تحقیق در دو سطح قابل تبیین است: نخست، سطح گردآوری داده‌ها و اطلاعات؛ و دوم، سطح تحلیل داده‌ها با بهره‌گیری از چارچوب نظری بحران از منظر اسپریگنز. در ادامه، هر یک از این سطوح به تفصیل مورد بررسی قرار می‌گیرند.

روش گردآوری داده‌ها

نوشته‌ی حاضر در مقام جمع‌آوری اطلاعات، از روش جمع‌آوری کتابخانه‌ای و بررسی اسناد از جمله رویداد نویسی، خاطره‌نویسی و اسناد و مدارک جامانده از رهبران حزب و هم‌چنان فرمان‌ها و غیره بهره‌برده شده است.

روش تجزیه و تحلیل داده‌ها

در مرحله‌ی تحلیل داده‌ها و اطلاعات، این مقاله از رویکرد «منطق درونی» و نظریه‌ی بحران توماس اسپریگنز برای فهم نظریه‌های سیاسی و ایده‌های مطرح‌شده در حزب بهره‌گرفته است. به‌طور مشخص، از نظریه‌ی اسپریگنز در دو سطح استفاده شده است: نخست، در سطح تبیین نظری برای تحلیل چگونگی ارتباط و تعامل نظریه‌ها با واقعیت‌های اجتماعی؛ و دوم، در سطح روش‌شناختی، با به‌کارگیری مدل چهارمرحله‌ای اسپریگنز در فرآیند تحلیل داده‌ها بهره‌گرفته شده است.

۱. تحلیل زمینه‌ای حزب دموکراتیک خلق افغانستان

تجزیه و تحلیل فهم زمینه‌ها و زمانه‌ی شکل‌گیری مفهومی و تاریخی حزب دموکراتیک، بر پایه‌ی سطوح مفهومی، فهم نظریات سیاسی اسپریگنز است که نیازمند چارچوب‌بندی چند سطحی است تا به صورت واضح، فهم چنین امری را چه در رویکرد مفهومی - نظری و چه در رویکرد تاریخی - نقش‌آفرینی آسان‌تر سازد. بنابراین، برای تفصیل بیش‌تر در ادامه پرداخته خواهد شد.

۱/۱. شناسایی بحران: زمینه‌های مفهومی و تاریخی

بر اساس نظریه‌ی بحران اسپریگنز، اکثر نظریه‌پردازان علوم اجتماعی، آثار و فرضیه‌های خود را زمانی نوشته‌اند که بحران را در جهان پیرامون خویش مشاهده و احساس کرده‌اند. در واقع اندیشه‌های سیاسی آنان پاسخی به مشکلات و مسایل سیاسی هستند. بنابراین، برای درک و فهم یک ایده‌ی سیاسی و جریان‌ات سیاسی نخستین پرسشی که مطرح می‌شود، این است که مشکلات جامعه چیست و ما با چه بحرانی مواجه هستیم؟ از این رهگذر، می‌توان علل و عوامل شکل‌گیری حزب دموکراتیک خلق افغانستان را ذیل عنوان مشاهده‌ی بحران‌ها و بی‌نظمی‌ها به صورت زیر مورد بررسی قرار داد.

۱/۲. مناسبات سیاسی - اجتماعی

از لحاظ مناسبات اجتماعی - سیاسی، جامعه‌ی افغانستان، چه در عصر نظم‌های امپراتورگرایی و چه در عصر دولت‌های ملی، به شدت یک جامعه‌ی قومی بوده است که بر پایه‌ی تفکر عشیره‌ای مدیریت شده است.

شکل‌گیری مناسبات سیاسی چه در مفهوم دولت‌سازی و چه در مفهوم ملت‌سازی، با نظمی فئودالی و شهنشاه‌محور مواجه بوده است که براینده این نظم چیزی نیست جز نابرابری طبقاتی، نابرابری سیاسی و اجتماعی را در پی داشته است. بنابراین، نظم شهنشاهی ظاهرشاه و مرکزگرایی داوود، چه در بعد ماهوی و چه در بعد کارکردی بر چنین منطقی استوار بوده است. سلطه‌گرایی، ناسیونالیسم افراطی و خود رای و حذف گروه‌ها و جریان‌ها دیگر، از ویژگی‌های وضع حاکم در دوره‌ی جمهوریت بوده است (کشت‌مند، ۲۰۰۳: ۲۹۵). بر پایه‌ی چنین کارکرد و مشاهده‌ی بحران و بی‌نظمی در امر سیاسی، حزب دموکراتیک با توجه به رویکردهای نابرابری طبقاتی در مناسبات سرمایه و نیروی کار، ظهور کرد و تفکر خود را نسبت به چنین وضعی نامطلوب با توجه به جامعه‌ی آرمانی و مطلوب خود مطرح ساخت.

بحران مشروعیت: مشروعیت سیاسی به معقولیت و مقبولیت یک ساختار نظام سیاسی در یک جامعه گفته می‌شود که هم به لحاظ نظری و هم به لحاظ کاربردی از مقبولیت ویژه برخوردار باشد. بنابراین، نظام‌های سیاسی حاکم در مناسبات اجتماعی افغانستان، با بحران مشروعیت و نا مقبولیت سیاسی - اجتماعی مواجه بوده است. بحران مشروعیت در واقع به کاهش اعتماد کارکردهای اداری، نهادها یا رهبری یک ساختار سیاسی اشاره دارد. به قول یورگن هابرماس بحران مشروعیت، یک سازمان یا یک حاکمیت توانایی اداره‌ی ساختارهای موثر در دستیابی به اهداف نهایی خود را ندارد (هابرماس، ۱۳۸۰). مشروعیت اغلب با توجه به بازیگران، نهادها و نظام‌های سیاسی که آن‌ها را تشکیل می‌دهند، اطلاق می‌شود و این روند به دنبال کسب رضایت مردم و کارآمدی در جامعه است و اگر نظام سیاسی از مشروعیت برخوردار نباشد و دچار بحران مشروعیت شده و از کارایی و معقولیت کلی برخوردار نیست. بنابراین، به نظر حزب، نظام جمهوری داوود با بحران مشروعیت مواجه بوده و ظرفیت پاسخ‌گویی و حل مشکلات و چالش‌های جامعه را نداشت. تضاد و تعارض منافع از رویکردهای نخستین بحران مشروعیت در نظم جمهوری بوده که حزب با چنین وضع به دنبال طرح و تدوین راه‌کارهای مناسب اجتماعی و سیاسی در جامعه برآمد. بنابراین، نخستین مسئله‌ای که بی‌نظمی را در ایده و تفکر حزب و رهبران آن به نمایش گذاشت، بحران مشروعیت سیاسی و عدم کارایی و معقولیت نظام جمهوری بود.

بوروکراسی تمرکزگرایی: بوروکراسی، شیوه‌ای کلاسیک در اداره‌ی سازمان‌ها است که در آن تصمیم‌گیری به صورت متمرکز و با هدف افزایش کارایی سازمانی انجام می‌شود. در واقع دیوان‌سالاری به عنوان یک پدیده‌ی اجتماعی و با توجه به کاربرد عملی آن، به وسیله ماکس وبر مورد استفاده قرار گرفت. وبر توجه خود را عمدتاً بر روی تاثیر سازمان‌های بوروکراتیک در ساختار سیاسی جامعه متمرکز کرد. بنابراین، دستگاه دیوان‌سالاری حاکم بر مناسبات سیاسی در نظم جمهوری اول، بر پایه‌ی امر تمرکزگرایی و شاه‌محوری قدرت استوار بود. نظم بوروکراسی عصر داوود خان نظم سلطانی بود که رییس جمهوری در رأس دستگاه با اعمال قدرت سلطه و خود رای دستور و فرمان صادر می‌کرد و چنین دستورهای می‌بایست تطبیق و یا اعمال شوند. به قول سلطان‌علی کشت‌مند، فساد اداری در دستگاه بوروکراسی، تسلط روحیه‌ی جاه‌طلبی خودخواهانه و متکبرانه داوود، ویژگی شخصی مبنی بر گرایش‌های شدید به یک‌سازی و انحصارگرایی و استبداد در دستگاه دیوان‌سالاری و اعمال حکومت به شدت نیروها و گروه‌های متعدد را از بدنه‌ی نظام جمهوریت به دور کشید (کشت‌مند، ۲۰۰۳: ۲۹۵).

در واقع، تمرکزگرایی و انحصارطلبی در قدرت سیاسی و حذف گروه‌ها و نیروهای متعدد و فعال در جامعه مسبب شکل‌گیری نیروهای مخالف در برابر جمهوریت اول بود. حزب دموکراتیک با توجه به چنین رویکرد تمرکزگرایی و انحصارطلبی اقدام به بازبینی سیاست‌ها و رویکردهای مبارزاتی خود کرد. داوود خان برای رهایی از جناح چپ‌گرا طرح تدوین قانون اساسی در سال ۱۳۵۵ ارائه کرد که این قانون اساسی صلاحیت‌های دست‌گام دیوان‌سالاری نظم جمهوریت را مشخص کرد و نوع نگرش داوود را نسبت به حزب مشخص کرد که می‌توان به محدودسازی قدرت در محور خود اشاره کرد. به طور نمونه، ماده‌ی ۷۸ درباره‌ی قوه‌ی قانون‌گذاری اشاره شده بود، اما حکومت مجبور به اخذ رای اعتماد نبوده و نصب و عزل در صلاحیت رییس‌جمهور بود. در ماده‌ی ۴ قانون اساسی نظام تک‌حزبی اشاره شده و به نحوی جمهوریت بر محور نظم شاهی و سلطان‌گرایی مدیریت می‌شد. بر این اساس، صدیق فرهنگ نظم جمهوری را نظم سلطنت‌خوانده و عناوینی چون؛ جمهوری شاهانه و جمهوری تاج‌دار به آن داده بود (فرهنگ، ۱۳۸۵: ۹۰۳). بنابراین، نظم جمهوری چه در بعد ماهیتی و چه در بعد ساختار دیوان‌سالاری با اصل تمرکزگرایی و حذف نیروهای چپ و تک‌حزبی‌سازی نظم استمرار یافت که این مسئله باعث نارضایتی در دست‌گام سیاسی شده و حزب با توجه به اقدامات یک‌جانبه‌گرایی داوود، دست به اقدامات خراب‌کارانه در برابر داوود زد و زمینه‌ی هرج‌ومرج را مساعد ساخت (بیش، ۱۳۸۸: ۱۹۷).

تعارض نیروهای اجتماعی - سیاسی: دهه‌ی دموکراسی فرصت مناسبی برای رشد و توسعه‌ی اندیشه‌ها و جریان‌های سیاسی چه در مفهوم چپی و چه در بعد راست ایجاد کرد. هر گروه و جریان سیاسی با توجه به خاستگاه‌های ایدئولوژیک سیاسی مواضع خود را به‌گونه‌ی شفاهی و نوشتاری اعلام کرد. چنین وضعی زمینه‌ی تعارض اندیشه‌ها و ایده‌های سیاسی - اجتماعی را در دل نظم شاهی به وجود آورد. داوود که یکی از خانواده‌های نظم شاهی بود با تاسیس جریان سیاسی و کناره‌گیری از نظم شاهی به دنبال ایجاد تاسیس نظم جدید با رویکرد جمهوری خواهی برخاست که برآیند چنین خواستی، کودتای ۱۳۵۲ خورشیدی و تاسیس و استمرار نظم جمهوری با رویکرد سلطه و تمرکزگرایی فردی اتفاق افتاد. نظم جمهوری که برآیند دهه‌ی دموکراسی و تلاش جریان‌های متعدد فکری بود، منتهی به نظمی استبدادگر و خودمحور تبدیل شد و زمینه‌ی تضاد و تعارض نیروهای اجتماعی و سیاسی را در دل دهه‌ی پنجاه شکل داد و حتی جریان چپ‌گرایی که رویکرد هم‌کاری و هم‌نظری با او را داشت، آهسته‌آهسته به حاشیه رانده شده و جبهاتی علیه این نظم ایجاد کرد. در واقع عدم بی‌اعتمادی داوود به اطرافیان خود هم‌چنان اسیر افکار خود و سلطه‌گرایی منحصر به فردی که داشت، زمینه‌ی بروز کودتا و تضاد و تعارض خونین را مساعد ساخت (صیقل، ۱۳۹۴: ۳۷۶). حزب با ایجاد ایده‌ی تضاد بانظم جمهوریت نیروها و گروه‌های متعدد اجتماعی را با ساخت‌بندی ایده‌ی کمونیستی و حمایت اتحاد جماهیر شوروی دست به واژگونی نظم جمهوری زد.

۱/۳. وضعیت اقتصادی - معیشتی

مناسبات حاکم در جامعه‌ی افغانستان، مناسبات ملک الطوایفی و ارباب‌رعیتی بود که این نظم برآیند جز فروپاشی نظم اقتصادی حاکم بر پایه‌های سنتی را در خود جا داده بود و این نظم با سازوکارهای اقتصاد فیودالی، استمارگرا و ارباب‌رعیتی کدگذاری شده بود که برآیند چنین نظمی، سایه‌ی سنگینی بر عدم توسعه‌یافتگی سیاسی - اقتصادی و فقر مزمن اجتماعی را در خود جا داده بود. بنابراین، وضعیت اقتصادی - معیشتی افغانستان چه در نظم شاهی و

چه در نظم جمهوری دهه‌ی پنجاه با بحران‌های پیچیده‌ای مواجه بود که حکومت داوود را در چاله‌ای فروپاشی و نارضایتی شهروندان قرار داده بود. او با طرح برنامه‌های بلند پروازانه‌ای اقتصادی در پی رفع مشکل معیشتی شهروندان نبود، بلکه در پی خلق ایده‌ی خودمحموری و مدیریت افکار عامه و سمت‌وسوی دهی نیروها و گروه‌های اجتماعی بازیگر در داخل و بیرون کشور بود که این نوع کنش سیاسی بی‌آمدهای ذیل را در نظم جمهوری خلق کرد و زمینه‌ی نارضایتی نیروهای چپ در افغانستان را با شعار برابری و عدالت‌گستری و حذف ساختار فئودالی - ملوک‌الطوایفی مساعد ساخت.

فراگیری فقر و عدم توسعه‌یافتگی: بدون تردید، فقر و نابرابری‌های اقتصادی، رابطه‌ی ناگسستگی با توسعه‌نیافتگی دارد و از زمره‌ی مهم‌ترین معضلات جامعه‌ی بشری است که از جای‌گاه ویژه‌ای در میان سایر مسایل اجتماعی برخوردار است. فقر و نابرابری و توسعه‌نیافتگی از بنیادی‌ترین مشکلات و ناهنجارترین دردهای زندگی انسان است که با وجود پیشرفت گسترده در زندگی بشری، میزان آن نه تنها کاسته نشده، بلکه در حال افزایش است. مشکلات فقر صرفاً منحصر به بی‌آمدهای خود فقر نمی‌شود، بلکه مشکلات این مسئله‌ی اجتماعی زمانی شدت پیدا می‌کند که آن بسترساز انحرافات و نزاع و مخاصمه در جامعه گردد. دوره‌ی پنج‌ساله جمهوری داوود با مخرج‌گذاری توسعه و ریشه‌کن کردن فقر ظهور کرد و اندیشه‌ی بالا و بلندی در امر توسعه و سیاست‌های عمرانی و پروژه‌های نوسازی را مطرح کرد. از این رهگذر، داوود به طرح برنامه‌های عمرانی و بلندپروازی، پروژه‌های اقتصادی بلندمدت را طرح و تدوین کرد، اما بدون درنظر داشت امکانات و ظرفیت‌های اقتصادی و زیربنایی کشور که در این مقطع زمانی با فقر و عدم توسعه‌نیافتگی انحطاط‌یافته، دست‌وپنجه نرم می‌کرد. داوود خان به قول برخی از نویسندگان، مرد شهرت طلب بود و این صفت باعث شد که مطمئن‌ترین راه را برای شهرت خود برگزیند. ولی با توجه به رویکرد شخصیت‌پرستی و روحیه‌ی سلطه‌جویی که داشت نتوانست اصلاحات اقتصادی و طرح‌های کلان اقتصادی را با توجه به منازعات حاکم در سطح نظام بین‌الملل و هژمونی امریکا استمرار و توسعه دهد. این طرح‌ها پیش از آن‌که به ثبات و توسعه‌نیافتگی کشور منجر شود، به دلیل نبود زیربنای اقتصادی و عدم رشد تولیدات داخلی، کشور را به فقر و توسعه‌نیافتگی مزمن مواجه کرد. بنابراین، یکی از عوامل مهمی که شکل‌گیری نیروهای چپ به‌ویژه حزب دموکراتیک خلق افغانستان را برای سرنگونی و کودتا مساعد ساخت، نارضایتی ناشی از فقر و نابرابری و توسعه‌نیافتگی جامعه در برابر اصلاحات و بلندپروازی‌های توسعه‌ای او بود (فرهنگ، ۱۳۸۵: ۹۱۹-۹۲۰).

تبعیض و تعارض منافع: مسئله‌ی دیگری که در نظم جمهوری برجسته شده بود، تبعیض و تعارض منافع گروه‌ها و نیروهای اجتماعی در بدنه‌ی قدرت سیاسی بود. نظم جمهوری با اتحاد و ائتلاف نیروهای چپ، نیروهای لیبرال و ملی‌گرایی جمهوری خواه، علیه نظم شاهی شوریدند و نظم شاهی را سرنگون کردند، اما بعد از استقرار نظم جمهوری، تضاد و تعارض منافع گروه‌های متخاصم حاکم در جامعه آهسته‌آهسته شکل گرفت که برابری جز فروپاشی نظم جمهوری را نداشت. داوود با رویکرد یک‌جانه‌گرایی و تک‌خواهی تمامی گروه‌ها و نیروهای سیاسی به‌ویژه جریان چپ را از بدنه‌ی قدرت کنار زد و به بهانه‌ی اقدامات اصلاحی دست به یک‌سری کارهای فرهنگی و اجتماعی و استمرار ناسیونالیسم تبارمحور زد که زمینه‌ی نارضایتی مردم را در برابر خود مساعد ساخت. بنابراین، با

توجه به این مسایل جریان چپ افغانستان که یکی از بازوهای قوی داوود در کودتا بود، به نیروهای برانداز نظم جمهوریت تبدیل شد و به دنبال سرنگونی و ارایه‌ی طرح بدیل شد (فرهنگ، ۱۳۸۵: ۹۲۵).

سلیقه‌گرایی حاکم بر مناسبات اقتصادی: بر اساس روایت تاریخ‌نگاران و پژوهش‌گران، محمد داوود خان شخصیتی شهرت طلب و تک‌محور بود. این روحیه موجب شد مطمئن‌ترین مسیر را برای کسب شهرت برگزیند. او برای ماندگار شدن در خاطره‌ها و یادواره‌های مردم، طرح‌ها و پروژه‌های عمرانی و اقتصادی متعددی را طراحی کرد، اما به باور بسیاری از نویسندگان، خودخواهی، سلطه‌جویی و ترجیح سلیقه بر قانون باعث شد تا به جای حرکت در مسیر اصلاحات سیاسی و تامین حقوق شهروندی، سیاست‌های اقتصادی خود را به نمایش بگذارد. محمد صدیق فرهنگ، اعتقاد داشت که داوود اساساً مردی شهرت طلب بود و می‌دانست که در دنیای امروز، هر زمانداری که بخواهد نامش را در تاریخ با خط درشت ثبت کند، باید محافظه‌کاری را کنار گذاشته دگرگونی‌های چشم‌گیری را در احوال کشور وارد سازد، اما چون به علت گرایش طبیعی به سوی دیکتاتوری نمی‌توانست این کار را از طریق وارد نمودن اصلاحات سیاسی و تامین حقوق مردم اجرا کند (فرهنگ، ۱۳۸۵: ۹۱۸). او گرچه در باب مناسبات اقتصادی، برنامه‌ها و استراتژی‌های خوبی را طراحی کرده بود، اما با اعمال سلیقه و تک‌ساختی کردن پروژه‌هایی عمرانی و اقتصادی، زمینه‌ی خلق بحران را با توجه، به نبود یک ساختار سیاسی که زمینه‌ی حقوق شهروندی را مساعد سازد و بستر مناسبی برای رشد و گسترش دموکراسی و آزادی‌های مدنی باشد، زمینه‌ی اوج‌گیری بحران سیاسی و نارضایتی را مساعد ساخت.

۲. شناسایی علت بحران‌ها

پس از تشخیص و تبیین بحران، نظریه‌پرداز نمی‌تواند آرام گیرد و در پی فهم رابطه علی بحران با وضع موجود است. در واقع نظریه‌پرداز تلاش می‌کند که ریشه و علت اصلی بحران را که در اوضاع سیاسی درک و مشاهده کرده به کشف علل و عوامل آن بپردازد. از این رهگذر، پرسش بنیادینی که در این مرحله مطرح می‌شود این است که وضع نامطلوب است و دلایل این وضع چه می‌تواند باشد؟ در این مرحله باید توضیح داده شود که آیا بحران به وجود آمده ریشه‌ی سیاسی دارد؟ و اگر ریشه‌ی آن سیاسی است، آیا علت عمومی است یا فردی؟ و بسا پرسش‌های دیگر در این مرحله مطرح می‌شود. بنابراین، بر پایه‌ی توضیحات بالا و بحران‌شناسی نظم سیاسی در مرحله‌ی اول مشاهده شده بود، چنین علت‌شناسی می‌شود.

۲/۱. خودکامگی و سلطه‌گرایی

نظام‌های سیاسی در جوامع پیش از نوگرایی چه در محتوا و چه در شکل بر اساس رویکرد شخصیت محوری و تک‌گرایی تعریف شده است. از این رو، نظام‌های سیاسی افغانستان، از این قاعده کلی مستثنا نبوده و ساختارهای سیاسی بر اساس، ارزش‌های سنتی و فرهنگی و حس وابستگی به عشایر و قبایل و یا شاه‌محور تعریف شده است. در یک جامعه‌ی پیشامدرن، شاه نمادی از امر قدسی و غیر قابل نقد و حتی قابل تقدیر و ستایش است. با این حال، بر ایند چنین نظامی استبداد و خودکامگی و یک‌جانبه‌گرایی است. بنابراین، نظام جمهوری، با آن‌که گذار شکلی از شاهی به جمهوری نموده بود، اما متن و محتوا بر پایه‌ی امر تقدس‌گرایی و شهنشاهی فردمحور پیش می‌رفت.

داوود خان که خود را بانی و بنیادگذار نظم جمهوری در افغانستان محسوب می‌کرد، اعتقادی بر آزادی و اصلاحات سیاسی و تامین حقوق شهروندی بر پایه‌ی حقوق سیاسی - مدنی نداشت (صیقل، ۱۳۹۴: ۳۶۲). از این رهگذر، داوود با رویکرد خودکامگی و سلطه‌گرایی نظم سیاسی حاکم بر افغانستان را تعریف کرد و حق نقد و اعتراض برای مخالفان سیاسی را در یک شبکه‌ی سیاسی نمی‌داد. چنان‌که یوانز در باب اوصاف او اشاره می‌کند که داوود خان اعتقاد به آزادی‌های سیاسی نداشت و شیوه‌ای او در اداره‌ی کشور خودکامه و سخت‌گیرانه بود (یوانز، ۱۳۹۶: ۱۶۹). با توجه به رویکرد یک‌جانبه‌گرایی و تک‌محوری که او داشت، جریان‌ات سیاسی به‌ویژه حزب دموکراتیک خلق افغانستان، با فهم وضعیت موجود زمینه‌ی شورش علیه نظم جمهوری را مساعد و بسترسازی کرد.

۲/۲. فساد گرایی و بوروکراسی سلیقه‌محور

ماکس وبر برای نظم بخشی یک سازمان و یا نهاد که بر پایه‌ی اصول و قوانین حاکم بر مناسبات کاری و اداری پایه‌گذاری شده باشد، دیوان‌سالاری عقلایی را معرفی می‌کند. او بوروکراسی را به عنوان یک نظام فوق‌العاده موفق در جهت سازمان‌دهی موسسات اداری و خدماتی می‌داند (نجف بیگی، ۱۳۹۵: ۲۴). او کار ویژه‌هایی برای این مفهوم طراحی کرده است که رابطه کارفرما و کارکنان و ذی‌نفعان را به‌طور زنجیره‌ای تعریف می‌کند که این دیوان‌سالاری، در واقع بنیاد یک‌نهاد را با توجه به منافع تعریف شده آن شناسایی و جایگاه مشخصی برای کارکنان تعریف می‌کند، اما ساختار بوروکراسی حاکم در نظم جمهوری بر پایه‌ی سازوکارهای سنتی و تک‌محوری اداره می‌شد. داوود، با توجه به تک‌رای و استبداد محوری که در بدنه‌ی نظام جمهوری مشخص کرده، زمینه‌ی اوج‌گیری و بحران و فسادگرایی در مناسبات سلسله‌مراتبی را رونما کرد و این رویکرد دیوان‌سالاری خودمحور زمینه‌ی ظهور نارضایتی و نافرمانی را چه در رویکرد انقلابی خونین و چه در رویکرد مدنی به نمایش گذاشت. براین‌د چنین دیوان‌سالاری غیرعقلاتی به دیکتاتوری و حذف نیروهای سیاسی از بدنه‌ی قدرت شد که سرانجام به فروپاشی و ظهوری نظم ایدئولوژیک مارکسیستی - لنینیستی در جامعه گردید.

۲/۳. تصویر جامعه‌ی آرمانی

بر اساس نظریه‌ی توماس اسپریگنز، در باب وضع مطلوب و آرمانی چنین پرسش مطرح می‌شود که وضع آرمانی چگونه تصویرپردازی می‌شود؟ پرسشی است که پس از علت‌یابی در ذهن نظریه‌پرداز مطرح می‌شود. از این رهگذر، بر پایه‌ی چارچوب ارایه‌شده‌ی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، بر اساس منابع به‌جامانده‌ی ایده و تفکر خود را مطرح کردند که به‌گونه‌ی ذیل مشاهده می‌گردد.

جامعه‌ی آرمانی کمونیسم: کارل مارکس یکی از نظریه‌پردازان سیاسی - اقتصادی در سده‌ی ۱۹ و ۲۰ تاثیر شگرفی بر جنبش‌های فکری در غرب و سایر نقاط جهان برجای گذاشته است. ایده‌ی مارکسیسم و تاسیس جامعه‌ی کمونیستی به نحله‌هایی متعددی بر می‌گردد که در بیش‌تر موارد، حتی از حد مقصود خود مارکس فراتر رفته است. از این‌رو، برخی از نظریه‌پردازان، ایده‌ی مارکسیسم را در سه سطح قرار داده‌اند: مارکسیست‌های ارتدکس، مارکسیست‌های فلسفی و مارکسیست‌های ساختارگرا. در واقع این‌ها برآنند که هر یک از این نحله‌ها به شاخه‌های متعددی تقسیم شده‌اند. رایت میلز در مارکسیسم ارتدکس سه گروه را معرفی می‌نماید: مارکسیسم عامیانه، مارکسیسم

فرهینخته و مارکسیسم عادی (میلز، ۱۴۰۱: ۴۵). به باور میلز هر کدام از این نحله‌ها برداشت‌های از ایده‌ی مارکس دارند. دیکتاتوری پرولتاریا یا رژیم کمونیستی و همین‌ها را کل عقاید مارکس معرفی می‌کند. بنابراین، در جامعه‌ی آرمانی کمونیستی که در تفکر جریان چپ غالب افغانستان مطرح بود، دیدگاه مارکسیست‌های ارتدکس و شاخه‌ی لنین آن توجه شده است. از این روی، رهبران حزب دموکراتیک خلق خود را مارکسیست - لنینیست و از دنباله‌روان اندیشه‌ی انقلاب اکتبر روسیه معرفی و از مفسران آن می‌دانستند. حزب و رهبران آن، جامعه‌ی آرمانی کمونیستی را بر اساس نظریه‌ی مارکسیست - لنینیست طرح و تدوین کردند. لنین یکی از رهبران جنبش سوسیال دموکراسی روسیه و تاثیرگذارترین مارکسیست هم در بعد نظری و عملی بود که نقش براننده در جنبش‌های چپ گذاشته است. توانایی‌های لنین را می‌توان در تطبیق مارکسیسم با واقعیت‌ها و بحران‌های قرن بیستم دید (بشریه، ۱۳۹۳: ۸۲). در واقع اندیشه و عمل او، سوسیالیسم دولتی در روسیه و برخی جوامع عقب‌مانده را ایجاد کرد. پس میراث او سوسیالیسم دولتی و حزب اقتدارطلب برای استمرار نظم و پخش آگاهی طبقاتی بود. او در کتاب چه باید کرد؟ راهبرد تازه‌ای برای تدارک انقلاب سوسیالیستی ارائه داد و توضیح داد که برای انتقال آگاهی به کارگران و سازمان‌دهی انقلاب سوسیالیستی، به حزب بسیار منضبط و متشکل از انقلابیون حرفه‌ای نیاز است. کارگران اگر به حال خود رها شوند، نمی‌توانند از مرز آگاهی سندیکایی به جنبش سندیکایی فراتر روند. بنابر چنین رویکردی، حزب دموکراتیک افغانستان جامعه‌ی آرمانی خود را در اندیشه‌ی مارکسیسم - لنینیست و میراث تفکر لنین تبیین و طرح کرد.

جامعه‌ی طبقاتی و آرمانی: جامعه‌ی آرمانی که مارکس از آن صحبت می‌کند، جامعه‌ی کمونیستی است که بر پایه‌ی شعار محوری چون: «از هر کس به اندازه توان‌اش، به هر کس به اندازه نیازش»، مطالبه‌ی منافع صورت گیرد که بر پایه‌ی چنین شعاری انسان در جامعه‌ی آرمانی کمونیستی تلاش خواهد کرد تا تنها به اندازه‌ی نیازش مطالبه کند. این روند در واقع همان انسان آرمانی در جامعه‌ی کمونیستی مارکسیسم و ایده‌ی خلق‌شده‌ی مارکس است و مارکس چنین انسانی را طبقاتی، بورژوایی و فاسد می‌داند که محصول تحول تاریخی ناشی از شکل‌گیری مالکیت خصوصی و از خودبیگانه شدن انسان است. از این رو، تنها با انقلاب و برپایی جامعه‌ی کمونیستی و پدید آمدن انسان طراز نوین است که انسانیت از دست‌رفته‌ی خود را دوباره بازتولید خواهد کرد. در این رویکرد، انقلاب سوسیالیستی، نقش تغییر دادن ماهیت انسان طبقاتی یا بورژوایی را بر عهده دارد. بنابراین، حزب، با توجه به رویکردهای مارکسیستی و ایده‌ی انقلابی که داشت، گذار به جامعه‌ی مطلوب و انسان نوین را در وضعیت موجود مطرح کرد. رهبران حزب با درک وضع موجود و ساختار طبقاتی حاکم بر مناسبات جامعه و اشراف‌سالاری معیوب در جامعه‌ی سیاسی افغانستان و وضع حاکم بر مناسبات مردم، راه بدیل راه‌اندازی انقلاب سوسیالیستی و حاکم شدن نظم کمونیستی را طرح کردند. حزب دموکراتیک افغانستان با جهان‌بینی و معرفت‌شناسی مارکسیستی اعتقاد بر این داشت که راه رسیدن به عدالت و برابری نفی نظم اشراف‌سالاری و فیودالی در جامعه است. از این رهگذر، رهبران حزب در پی براندازی نظم حاکم بر مناسبات سیاسی بودند و راه‌حل و گذار به جامعه‌ی مطلوب و آرمانی را، جامعه‌ی کمونیستی و امحای نظم فیودالی و اشراف‌سالاری می‌دانستند.

تضاد دیالکتیک فیودالیسم و خرده‌بورژوازی: مسئله‌ی دیگری که در جامعه‌ی افغانستان به وضوح دیده می‌شد، تضاد طبقاتی و فیودالیسم بود که بر پایه‌ی سنت ارباب‌رعیتی در سپهر سیاست افغانستان خودنمایی می‌کرد. تاریخ کشور

بر پایه‌ی تحلیل مارکسیستی تضاد بین فیودالیسم و خرده‌بورژوازی بود و این ساختار وضعیتی را به وجود آورد که نیروهای مترقی و پیش‌رونده را به حاشیه رانده است. از این جهت، حزب برای بر پایه‌ی نظم آرمانی، راه‌اندازی انقلاب سوسیالیستی و بر پایه‌ی نظم مارکسیسم - لنینیست را با پیروی از اتحاد جماهیر شوروی در کشور می‌دانست.

جدول مشخصات دولت آرمانی حزب دموکراتیک خلق افغانستان

ایده	طراح ایده	ویژگی‌های دولت آرمانی
نفی نظام فیودالی و مبارزه در برابر نفوذ امپریالیسم	حزب دموکراتیک	نفی کامل نظم استثمار و سرمایه‌داری
دولت مردم‌گرا (متشکل از تمام اقشار جامعه)	حزب دموکراتیک	رفع نظم بورژوازی و فیودالی و اشراف‌سالاری
تاسیس ایده‌ی مارکسیسم - لنینیست	حزب دموکراتیک	استقرار نظم دیکتاتوری پرولتاریا
دموکراتیزه کردن دستگاه قضایی و آزادی‌های فردی	حزب دموکراتیک	استقرار جامعه‌ی بی‌طبقه و نفی هرگونه استثمار

شکل ۱

۲/۴. الگوی تجویزی جامعه (ارایه‌ی راه‌حل)

مرحله‌ی نهایی که در نظریه‌ی بحران اسپریگنز مطرح است، ارایه‌ی راه‌حل و یا الگوی تجویزی برای وضع مطلوب است. در واقع اندیش‌مندان سیاسی، بر پایه‌ی امر واقعی و عینیت حاکم بر مناسبات جامعه‌ی سیاسی، الگو و وضع مطلوب خود را برای جامعه‌ی نامطلوب طراحی و تدوین می‌کنند. نظریه‌پردازان سیاسی، طبعاً توصیه‌ها و راهکارهایی برای اعمال سیاست عرضه کرده که به نظر آن‌ها عینی و واقعی هستند و به بهترین طریق، مشکل بروز شده را حل و فصل می‌کنند. در واقع پس از شناسایی مشکل، طرح نظم آرمانی و سرانجام بایستی بتوان مشکل به وجود آمده را درمان کرد.

بنابراین، به باور رهبران حزب، وضعیت خلق‌شده‌ی عصر جمهوریت، نتوانست بحران نظم اشراف‌سالاری و فیودالی را حل و فصل کند و از این رهگذر، این جریان در نتیجه، راه حل پیشنهادی خود را برای رفع گره‌های بحرانی مشاهده شده و رسیدن به هدف، طرح و تدوین کرد که عبارت بود از همراهی کردن جامعه از طریق مبارزه مسلحانه و شریک‌سازی نیروهای خارجی ضد امپریالیستی هم‌چون اتحاد جماهیر شوروی به منظور زدودن عوامل بورژوازی و امپریالیستی و نیز نیروهای داخلی که از نظر حزب، عامل بی‌نظمی و بحران در جامعه بود، طرح و تدوین شد. حزب اعتقاد داشت که نیروهای مترقی و پرولتاریا و ضد فیودالی - اشراف‌سالار و نیروهای ضد امپریالیستی جهانی، بر اساس بی‌نظمی‌های مورد مشاهده، آمادگی هرگونه اعتراض عملی و خونین را برای طرح نظم نوین دارند. از این رو، حزب با توجه به شرایط موجود و وضع حاکم بر مناسبات ملی و بین‌المللی مشی سیاسی خود را در بعد عملی و نظری برای براندازی نظم جمهوریت اعلام کرد. در واقع رهبران حزب، بعد از مشاهده‌ی ترورها، ترور میر اکبر خیبر یکی از اعضای برجسته‌ی حزب و حاشیه‌ای شدن نیروهای حزب از بدنه‌ی قدرت و

مرکزگرایی قدرت در بدنه‌ی ریاست جمهوری، رویکرد خود نسبت به سرنگونی نظم جمهوری را اعلام کردند که به نقل از رهبران حزب، متوسل شدن حزب به نیروی زور و مداخله اطلاعاتی بیرونی، می‌توان داوود را ساقط کرد و هم‌چنان مثنی سیاسی خود را با تاسیس یک نظم ایدئولوژیک بر پایه‌ی تفکر مارکسیسم - لنینیست برای وضع موجود اعلام کردند که مرام حزب، ایجاد حکومت ملی و دموکراتیک را هدف راهبردی و وسیله‌ای برای حل این تضاد می‌دانست (ولوالجی، ۱۳۷۸: ۲۴۲). چنان‌که کشت‌مند یکی از رهبران احزاب چپی می‌نویسند: «پایه و اساس حکومت باید متشکل از جبهه‌ی متحد ملی متشکل از تمام نیروهای ترقی‌خواه، دموکراتیک و وطن‌پرست، یعنی کارگران، دهقانان، منورین مرفقی، اهل حرفه، خرده‌بورژوازی و بورژوازی ملی باشد که در راه استقلال ملی، تعمیم دموکراسی در حیات اجتماعی و به پایان رساندن جنبش دموکراتیک ضد امپریالیستی و ضد فیودالی مجاهده و مبارزه نمایند» (کشت‌مند، ۲۰۰۳: ۱۵۶). در واقع، حزب با چنین رویکردی، نسخه‌ی درمانی خود را برای بحران مشاهده‌شده اعلام کرد و درخواست مبارزه و مقاومت در برابر نظم جمهوری را چه با روش سخت‌افزارانه و نرم‌افزارانه اعلام کرد.

۳. نقد زمینه‌ای بر ایده‌ی آرمانی حزب دموکراتیک خلق افغانستان

گزینش نظریه‌ی بحران توماس اسپریگنز در فهم روش‌مند ایده و تفکر سیاسی و شیوه‌ی حکم‌رانی حزب دموکراتیک افغانستان، از آغاز تا طرح تطبیق حکم‌رانی و ارایه‌ی راه‌حل، مناسب و کارا نمودار شده است، اما در امر حکم‌رانی و تطبیق عملی ایده‌ی آرمانی بر پایه‌ی نظریه‌ی مارکسیسم - لنینیست، انحرافات و ناهنجاری اجتماعی - سیاسی را در ایده و تفکر موسسان آن نمایان ساخت که جریان چپ‌گرایی را به صورت کل و حزب دموکراتیک خلق افغانستان را به صورت ویژه در جامعه‌ی افغانستان، دچار پشیمانی در نوع عمل کرد و تقابل با جامعه ساخت. بنابراین، برای درک بزنگاه‌ها در مسیر سیاست‌گذاری و خط‌مشی می‌توان موارد ذیل را مورد واکاوی قرارداد.

۳/۱. جامعه‌ی پیش از نوگرایی: شرایط سیاسی - اجتماعی

کارل مارکس از متفکران ایده‌ی انقلابی و زدودن نظم سرمایه‌داری است که بروز انقلاب سیاسی - اقتصادی را در جامعه‌ی سرمایه‌داری و صنعتی پیش‌بینی کرده بود، اما سلف وی چه در روسیه عصر تزاری و چه در چین، برای توسعه و دگرگونی انقلاب سوسیالیستی را در جامعه‌ی پیش از نوگرایی، راه‌انداز کردند که چنین رویکردی به نحوی زمینه‌ساز و الگوگیری برای جوامع دیگر از جمله افغانستان شد. جامعه‌ی افغانستان که به شدت یک جامعه‌ی سنتی، قبیله‌ای و با ساختارهای ملوک‌الطوایفی در شیرازگی تاریخ معاصر مدیریت می‌شد، زمینه و بستر مناسب برای راه‌اندازی یک انقلاب سوسیالیستی نبود، اما با توجه به شرایط و وضع حاکم بر مناسبات نظم بین‌الملل و دو قطبی شدن جهان، رهبران حزب، راه‌گذار به توسعه و دگرگونی جامعه‌ی افغانستان را از یک نظم فیودالی و ملوک‌الطوایفی به یک نظم سوسیالیستی، راه‌اندازی انقلاب سوسیالیستی می‌دانستند. منطق کاربردی نظریه‌ی انقلابی حزب، منطق مبتنی بر شرایط حاکم بر مناسبات جامعه‌ی افغانستان نبود. به قول صدیق فرهنگ، رهبران حزب درک جامعه‌شناسانه‌ای از شرایط سیاسی و بافت‌های اجتماعی جامعه‌ی افغانستان نداشتند و دانش و معرفت بنیادینی از ایده‌ی مارکسیسم - لنینیست برای راه‌اندازی یک انقلاب سوسیالیستی که بتواند زمینه‌ی رشد و توسعه‌ی دموکراسی، عدالت و صلح پایدار را مساعد سازد، نداشتند. نخستین نشانه‌گیری حزب، بر ساختار فیودالیسم و ملوک‌الطوایفی

حاکم بر مناسبات سیاسی جامعه بود که این رویکرد در یک جامعه‌ی به شدت سنتی و ایل‌گرا، زمینه‌ی اعتراضات و نارضایتی را مساعد ساخت (بینش، ۱۳۸۷: ۲۱۱). به قول یوانز، رهبران حزب، برای استمرار قدرت و اصلاحات مطرح شده در بنیاد فکری شان برای نوگرایی جامعه و رسیدن به هدف متوسل به خشونت و وحشت شدند که این رویکرد زمینه‌ی اوج‌گیری نارضایتی را در جامعه‌ی پیش از نوگرایی افغانستان مساعد ساخت (یوانز، ۱۳۹۶).

۳/۲. شرایط حاکم بر مناسبات جهانی

مناسبات حاکم بر نظم جهانی، مناسبات دو قطبی بود و افغانستان در عصر جنگ سرد، البته در اوایل، سیاست بی‌طرفی را گزین کرد، اما با قدرت‌گیری حزب، در اعمار اتحاد جماهیر شوروی قرار داشت و این شرایط به نحوی زمینه‌ی سربازگیری و راه‌اندازی جنگ‌های نیابتی میان قدرت‌های بزرگ را برای تصاحب و تضعیف شوروی در زمین افغانستان مساعد ساخته بود. از بدو کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ و قدرت‌گیری حزب، اتحاد جماهیر شوروی در روند سیاست‌گذاری‌ها و خط‌مشی‌های حزب، دخالت کلی و همه‌جانبه داشت که این رویکرد به‌گونه‌ی لمیدن حزب در اعمار اتحاد جماهیر شوروی را نشان می‌داد. این رویکرد، یکی از اشتباهات سنگین حزب در روند حکم‌رانی در جامعه‌ی افغانستان بود (بینش، ۱۳۸۷: ۲۱۵).

۳/۳. مارکسیسم‌زدگی و تعارض خصمانه‌ی ایده‌ها

رونق‌گیری ایده‌ی انقلابی در کشورهای کم‌تر توسعه‌یافته، تبدیل به یک مُد فکری در این جوامع شده بود. به قول دکتر بینش، مارکسیست‌های وطنی درک تیوریکی از ایده و تفکر مارکس نداشتند و بیش‌تر تفسیرها و ترجمه‌های کتب مارکس و مارکسیست‌های مانند لنین و مائو را از طریق رهبران حزب توده‌ی ایران برای تبلیغ دانشگاهی و محفلی انتخاب کردند. درک نادرست از اندیشه‌ی مارکس و روایت‌های مارکسیستی، تضاد و ضدیت اندیشه‌ورزی سیاسی را در جامعه‌ی به شدت سنتی و توسعه‌نیافته به وجود آورد. جامعه‌ی افغانستان را که در بافت‌های مستحکم دینی - مذهبی و ساختار ملوک‌الطوایفی و اشرافیت گره‌خورده بود، با تعارض و تضاد خصمانه مواجه کرد. رهبران حزب، فاقد درک جامعه‌شناسانه از مناسبات دینی - مذهبی و قشر روحانیت در جامعه‌ی افغانستان بودند و با حرکات مارکسیستی و روشن‌فکرگرایی محض، زمینه‌ی تضاد و تعارض بین یکایک جامعه را مساعد ساختند. بر این پایه، چنین تضاد و تعارضی، رویکرد آشتی‌گرایی بین نیروها و جامعه را به شدت نامناسب ساخت و رهبران حزب برای مهار چنین وضعی با رویکرد خصمانه و مارکسیسم‌زدگی منحط اقدام به حذف نیروهای سنتی و بومی در جامعه کردند که این رویکرد دو پی‌آمد خصمانه را در مناسبات اجتماعی - سیاسی جامعه شکل داد:

استبداد و خودمحموری: رهبران حزب با تفسیر استبدادمحور از مفهوم مارکسیسم و ایده‌ی سوسیالیستی در پی اعمال قدرت و رویکرد یک‌جانه‌گرایی در جامعه بودند و بیش‌تر تلاش می‌کردند تا افکار و نظریات خود را با روش‌های غیرمتعارف در جامعه‌ی سنتی بقبولانند. مشی قانون‌گرایی که در مرام‌نامه‌ی حزب تدوین شده بود، تبدیل به صدور فرمان‌های خودمحمور شد و استبداد مرکزی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی را به نمایش گذاشت که چنین رویکرد یک‌جانه‌گرایی حزب باعث شکل‌گیری مقاومت سراسری در برابر آن‌ها شد و زمینه‌ی فروپاشی و جنگ، همه علیه همه را مساعد ساخت (صیقل، ۱۳۹۴: ۳۹۰).

دگماتیسم اعتقادی: رهبران حزب پس از نشستن به مسند قدرت، رویکرد حذفی و عدم پذیرش نیروهای غیر خود را در کارنامه‌ی خویش به نمایش گذاشتند. تنوع و تکثر اعتقادی در برنامه‌های حزب وجود نداشت و باور و اندیشه‌ی خود را محور همه‌ی امور می‌دانستند و بر این باور حکم مطلق صادر می‌کردند که هیچ نیروی منتقد را در بستر جامعه‌ی سیاسی افغانستان نمی‌پذیرفتند و این دگماتیسم اعتقادی، مسبب تضاد و تعارض ایده و اندیشه‌های شد و نیز بستری برای نه گفتن و شورش‌گری را علیه‌ی حزب در درون و بیرون مساعد ساخت.

۳/۴. تدوین راهبردهای خودمحور ایدئولوژیک

حزب دموکراتیک افغانستان، پس از تاسیس در اوایل دهه‌ی چهل، مرام و اهداف راهبردی خود را برای مبارزه‌ی سیاسی در خط‌مش‌گذاری و تعیین اهداف‌گذاری مشخص کرد که این اهداف راهبردی در دو بعد مورد خوانش نقادانه‌ی محافل بیرون از حزب قرار گرفت. در بعد تیوریک حزب با هدف‌گذاری تربیه‌ی کادرهای جوان و گسترش آموزش‌های اولیه‌ی مارکسیسم - لنینیسم، بر این اعتقاد بودند که می‌توان از طریق آموزش و جذب جوانان و دانشگاهیان و تحصیل کرده به‌ویژه طبقه‌ی کشاورز که به نحوی استثمار اقلیت فیودال در سال‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ شده بودند، می‌توانند به نیرو قدرت‌مند پیش‌رونده در برابر نظم شاهی و جمهوری با آگاهی مارکسیستی بسیج کنند و در بعد عملی با تقلید از جنبش‌های انقلابی کشورهای چون کوبا، جبهه آزادی‌بخش الجزایر، جنبش سیاه کل در ایران و نهضت ملی کنگو، مشی مبارزه برای سرنگونی نظام شاهی و جمهوری را افزون بر آموزش‌هایی در زمینه‌های ایدئولوژیک، سیاسی، اقتصادی و تشکیلاتی، خطوط راهبردی حزب در برابر این دو رژیم گنگ و مبهم بود. برای تمام سطوح حزب روشن نبود که برای سرنگونی رژیم داوود خان چه خطوط راهبردی و چه روشی را باید اتخاذ کرد تا دستیابی به هدف به بهترین وجهی امکان یابد. مسئله‌ی دیگری که در راهبرد حزب برای سرنگونی جمهوری داوود خان طراحی شده بود، استراتژی واکنشی و ایدئولوژیک خودمحور بود که رهبران حزب برای سرنگونی نظم جمهوری با محوریت دست‌گاه بیرونی اقدام به کودتای مسلحانه کردند (لهیب، ۱۳۹۰: ۷۳).

نتیجه‌گیری

دهه‌ی دموکراسی، عصر ظهور جریان‌های سیاسی - اجتماعی در شیرازه‌ی تاریخ معاصر افغانستان است. در این مقطع، زمانی حزب دموکراتیک خلق افغانستان با طرح مرام راهبردی خود بر محور اندیشه‌ی مارکسیسم - لنینیست و کدگذاری اهداف راهبردی چون مبارزه با جامعه‌ی اشراف‌سالاری و فیودالی افغانستان که اقلیت قلیلی از جامعه بر اکثریت همگانی با رویکرد استمارگرایی جامعه را به عقب برده و نیاز مبارزه و راه‌اندازی انقلاب سوسیالیستی چه در نظم شاهی و جمهوری را یکی از مسلمات روزگار خود می‌دانستند. حزب، بعد از تاسیس و رونمایی از اندیشه و تفکر سیاسی در باب ایده‌ی دولت و ساخت نظام سیاسی مواضع راهبردی را اعلام کرد. جریان‌ات چپ با بینش مارکسیستی که داشتند، اصلی‌ترین بحران و منازعه سیاسی حاکم در نظم جامعه را نبرد طبقاتی می‌دانستند. منازعه‌ای که شیرازه‌ی تاریخی آن به دوره‌های دور بر می‌گشت. ساختار نظم فیودالی و ملوک‌الطوایفی، ریشه‌های نابرابری ساختاری را در جامعه‌ی سنتی و قبیله‌ای افغانستان نشانه‌گذاری کرده بود.

بنابراین، مقاله‌ی حاضر به دنبال ارایه‌ی پاسخ به این پرسش بود که حزب دموکراتیک خلق افغانستان، بحران و منازعه‌ی سیاسی در افغانستان را چگونه درک نموده و برای برون‌رفت از آن چه نظام مطلوب را تجویز آرمانی نموده

است؟ در پاسخ به این پرسش بسیاری از پژوهش‌گران به این فرض بودند که حزب دموکراتیک قایل به بحران سیاسی در دهه‌ی چهل و پنجاه خورشیدی است که ریشه در نظم فیودالی - اشرافیت‌سالاری استعمار و امپریالیسم جهانی دارد. نظام سیاسی مطلوب حزب، نظام سیاسی سوسیالیسم آمیخته با تفکر مارکسیسم - لینینست و راه خروج از وضع موجود را در شکل‌گیری نیروهای مترقی و پیش‌رونده و صادق به تفکر مارکسیسم برای شکل‌دهی به حکومت مارکسیستی - لینینستی می‌دانستند. برای بررسی چنین فرضی، مقاله‌ی حاضر از نظریه‌ی بحران‌شناسی توماس اسپریگنز بهره‌گرفت.

با توجه به چارچوب تحقیق، اندیشه‌ی سیاسی حزب از مفهوم انتزاعی خارج شده و در متن سیاسی - اجتماعی جامعه قرار می‌گیرد. حزب در گام نخست سراغ‌شناسی بحران می‌رود که بحران مذکور را در نظم عشیره‌ای - فیودالیسم استعمارگر تشخیص می‌دهد و ریشه‌های آن را در اشرافیت فاسدی که در استبداد و استعمار نیروهای پرولتاریا جست‌وجو می‌کند. لذا حزب در نظم مطلوب خود به دنبال استقرار جامعه‌ی کمونیستی است و این نظم مطلوب را در اندیشه‌ی مارکسیسم - لینینست جست‌وجو می‌کند. گفتمان سیاسی که بر پایه‌ی هسته‌ی مارکسیسم - لینینست در دهه‌ی ۱۳۵۰ خورشیدی با راه‌اندازی کودتا علیه‌ی نظم جمهوریت شکل گرفت، یکی از گفتمان‌های مهم سیاسی در متن جامعه‌ی افغانستان بود که حاشیه‌های پرفراز و فرودی دارد، اما حزب چه در تبیین جامعه‌ی مطلوب و چه در تعیین اهداف راهبردی با لغزش‌ها و انحرافات نظری و عملی مواجه شد که برآیند جز خلق تضاد و تعارض ایده‌ها و دگماتیسم اعتقادی و فکری را در پی نداشت. در واقع حزب با استقرار نظم نوین سیاسی در متن جامعه، دچار بحران مشروعیت و وابستگی به اقمار نیروهای بیرونی به‌ویژه اتحاد جماهیر شوروی شد و برای استمرار نظم خویش دست به خشونت، توحش و تمرکزگرایی بدون قید و شرط زد که این انحرافات عاملی برای نارضایتی یکایک جامعه و شکل‌گیری تضاد قطب‌های جهانی در زمین افغانستان شد. از این رو، حزب با حذف، استمرار استبداد، ترس و ارباب باعث شکل‌گیری نزاع فکری و سیاسی در داخل و خارجی از کشور شد که می‌توان این‌ها را از مشخصه‌های انحرافات اولیه‌ی حزب دانست.

منابع

۱. اسپریگنز، توماس (۱۳۹۵)، فهم نظریه‌های سیاسی، تهران، آگه.
۲. اسکینر، کویتین (۱۳۹۳)، بینش‌های علم سیاست، جلد اول، در باب روش، مترجم، فریبرز مجیدی، تهران، فرهنگ جاوید.
۳. بشریه، حسین (۱۳۹۳)، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، جلد اول، تهران، نی.
۴. بینش، محمد وحید (۱۳۸۸)، افغانستان معاصر و چالش سامان سیاسی، کابل، مرکز مطالعات و تحقیقات راهبردی افغانستان.
۵. تاجیک، محمدرضا (۱۳۹۰)، پسا سیاست: نظریه و روش، تهران، نی.
۶. جیوستوزی، آنتونیو (۱۳۸۶)، افغانستان، جنگ، سیاست و جامعه، مترجم، اسدالله شفاایی، تهران، عرفان.
۷. حقیقت، سید صادق (۱۳۹۴)، روش‌شناسی علوم سیاسی، قم، دانشگاه مفید.
۸. صیقل، امین (۱۳۹۴)، افغانستان معاصر، تاریخ مبارزات و بقای یک ملت، مترجم، محمد نعیم مجددی، کابل، سعید.
۹. ظنن، ظاهر (۱۳۸۴)، افغانستان در قرن بیستم ۱۲۷۹ - ۱۳۷۵، تهران، عرفان.
۱۰. عضدانلو، حمید (۱۳۸۹)، سیاست و بنیان‌های فلسفی اندیشه سیاسی، تهران، نی.

۱۱. غبار، میر غلام محمد (۱۳۴۶)، افغانستان در مسیر تاریخ، ویرجینیا، میوند.
۱۲. فرهنگ، محمد صدیق (۱۳۸۵)، افغانستان در پنج قرن اخیر، تهران، عرفان.
۱۳. فیونا، دیواین (۱۳۸۴)، تحلیل کیفی: روش و نظریه در علوم سیاسی، به اهتمام دیوید مارش و جری استوکر، مترجم، امیر محمد یوسفی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۴. کشت‌مند، سلطان‌علی (۱۳۸۲)، یادداشت‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی؛ خاطرات شخصی با برهه‌هایی از تاریخ معاصر افغانستان، جلد اول و دوم، کابل، بنگاه نشراتی و مطبوعه‌ی میوند.
۱۵. لهیب (۱۳۹۰)، حزب دموکراتیک خلق افغانستان را بشناسید، جلد دوم، کابل، حزب.
۱۶. میلز، سی رایت (۱۳۹۵)، مارکسیست‌ها، مترجم، خشایار دیهیمی، تهران، نو.
۱۷. نجف بیگی، رضا (۱۳۹۵)، سازمان و مدیریت، تهران، ترمه.
۱۸. ولوالجی، اسدالله (۱۳۷۸)، روس‌ها از چه مجرای وارد افغانستان شدند؟ پشاور، نشر فضل.
۱۹. هابرماس، یورگن (۱۳۸۰)، بحران مشروعیت، مترجم، جهانگیر معینی، تهران، گام نو.
۲۰. یوانز، مارتین (۱۳۹۶)، افغانستان، مردم و سیاست، مترجم، سیما مولایی، تهران، ققنوس.
۲۱. میر علی، محمدعلی و هم‌کاران (۱۴۰۳)، بررسی و تحلیل اندیشه‌ی سیاسی سید احمد بریلوی بر اساس نظریه‌ی بحران توماس اسپریگنز، مجله‌ی علمی - پژوهشی رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، دانشگاه شهید بهشتی، دوره‌ی شانزدهم، شماره‌ی اول، صص ۸۶-۱۰۶.
۲۲. کاظمی، احسان و هم‌کاران (۱۳۹۸)، بررسی روی کار آمدن دولت مطلقه‌ی رضاخان بر اساس نظریه‌ی اسپریگنز، فصل‌نامه‌ی پژوهش‌های راهبردی انقلاب اسلامی، سال دوم، شماره‌ی ۴، صص ۱-۲۷.
۲۳. حقیقت، سید صادق و حجازی، سید حامد (۱۳۸۹)، نگاهی انتقادی به کاربرد نظریه‌ی بحران اسپریگنز در مطالعات سیاسی، فصل‌نامه‌ی علوم سیاسی، دانشگاه باقرالعلوم، شماره‌ی ۴۹، صص ۱۸۷-۱۹۵.
۲۴. برزگر، ابراهیم و تبارفیروز‌جاه، حبیب‌الله عباس (۱۳۸۵)، اندیشه‌ی سیاسی فارابی و روش جستاری اسپریگنز، فصل‌نامه‌ی پژوهش حقوق و سیاست، سال هشتم، شماره‌ی ۲۱، صص ۵۳-۷۹.

فصل‌نامه‌ی

علمی - پژوهشی رنا

سال هشتم، شماره‌ی ۴

زمستان ۱۴۰۳ هـ.ش